

شعر رندانه‌ی حافظ

پرویز مهاجر شجاعی

۱ | حافظ غزلی دارد که در بیت مقطع غزل سروده خود را شعر رندانه نامیده است. اگر چه در اغلب سروده‌های خواجه مضامین و مطالب رندانه فراوان است ولی بهتر است بدانیم که چرا حضرت خواجه این صفت را صراحتاً به این شعر داده است. باید توجه داشت که حافظ این غزل را با عنایت به غزل عماد فقیه کرمانی شاعر هم زمان خود سروده که غزل او دارای همان وزن و همان قافیه است و می‌توان نتیجه گرفت که روی سخن حافظ هم با ایشان است. او در این غزل می‌گوید:

وصف حسن تو گفتمم هوس است در مدح تو سفتنم هوس است
هوس شادیم نماند و لیک غم دل با تو گفتمم هوس است
و غزل حافظ هم این است (البته در پایان مقاله‌ی گریه‌ی عابد که با نام (بیضه در کلاه) در شماره‌ی قبلی **ماهنامه‌ی حافظ** به چاپ رسید وعده داده بودم که درباره‌ی این غزل شرحی تقدیم کنم). غزل این است:

حال دل با تو گفتمم هوس است خبر دل سفتنم هوس است
طمع خام بین که قصه‌ی فاش از رقیبان نهفتنم هوس است
شب قدری چنین شریف و عزیز با تو تا روز خفتنم هوس است
وه که در دانه‌ای چنین نازک در شب تار سفتنم هوس است
ای صبا امشبیم مدد فرمای که سحرگه شکفتنم هوس است
از برای شرف به نوک مژه خاک راه تو رفتنم هوس است
همچو حافظ به رغم مدعیان شعر رندانه گفتمم هوس است
تا اینجا روشن شد که مدعی عماد فقیه است و شعر هم کاملاً رندانه و با جسارت سروده شده است. در بیان معنی بیت مقطع این غزل استاد بهاءالدین خرمشاهی در گرامی **ماهنامه‌ی حافظ** شماره ۱۶ گفته است: «به نظر من شعر رندانه این نیست که همه وقت آئین رندی را از اول تا آخر مقاله وار توضیح می‌دهد اینطور نیست شعر رندانه شعری است دو پهلو شعری است که شیطنیت و شوخی در آن هست و به رندی هم می‌پردازد...» پس بنا به اظهار استاد این شعر (رندانه) دو پهلو است و مانند سگه‌ی دو رو می‌باشد که یک روی آن دارای همان استنباطی است که ظاهر از خواندن شعر به دست می‌آید و مسلماً شما عزیزان هم با خواندن غزل مطالبی دستگیرتان شده است که اغلب شارحین محترم هم مانند شما توجه به همین روی شکل ظاهری سگه) کرده‌اند و سخنانی از قبیل شب وصال و شب زفاف و غیره بکار برده‌اند (که برای ادای احترام از بردن نام آن بزرگان خودداری می‌شود) و برخی هم این سرود را مربوط به ایام جوانی حافظ دانسته‌اند. البته ناگفته نماند که بعضی از این عزیزان هم با نوشتن آیه‌ی شریفه‌ی ۹۷ از سوره مبارکه‌ی القدر به منی واژه شب قدر پرداخته‌اند، ولی ارتباط مستقیمی از این معانی با معنی سروده‌ی مورد نظر برقرار نکرده‌اند و از طرفی دیگر باید در نظر داشت که حافظ صحبت بی‌پایه نمی‌کند و در گفته‌هایش نقطه‌ی ضعفی برای استفاده‌ی مدعیان باقی نمی‌گذارد به خصوص اینکه او در زمانی می‌زیسته است که مدعیان شعری، مذهبی، سیاسی و اجتماعی قوی و فراوان داشته است. بنابراین برای توجیه سخنانش باید دلایلی داشته باشد که مساله‌ای مانند مشکلی که در سرودن این بیت (گر مسلمانی از آنست که حافظ دارد - وای اگر از پس امروز بود

فردایی) برایش پیش نیاید، پس بهتر است غزل را یکبار برای دستیابی به معنی مورد نظر حافظ بررسی کنیم.

معنی بیت اول که روشن است و مساله‌ای ندارد و باید کلید این معما را در ابیات بعدی جست‌وجو کنیم. در بیت دوم شاعر صحبت از قصه‌ای می‌کند که این قصه برای رقیبانش روشن است و همه خبر دارند که جریان چیست ولی او هوس دارد که این امر پنهانی صورت گیرد یعنی به دور از چشم آنها و در بیت بعد صحبت از شب قدر می‌کند شبی عزیز و شریف در نیمه‌ی دوم ماه مبارک رمضان که مؤمنان در آن شب تا به سحر بیدار می‌مانند و شب زنده‌داری می‌کنند، ولی حافظ به مخاطبش می‌گوید که هوس دارد، پنهان از رقیبان در آن شب تا صبح با او در حالت خواب باشد یا در کنار او بخوابد که یکی از حساسیت‌های موضوع همین است.

برای بی بردن به این نکته بهتر آنکه بدانیم مؤمنان شبهای قدر را چگونه سپری می‌کرده‌اند تا پس از آن وارد بحث اصلی شویم. در شب‌های احیا یا قدر مردم پس از صرف افطاری به مساجد محله‌های خود می‌رفتند و پس از ادای نمازهای مستحب و نذری و استماع وعظ و اشعار مذهبی در اواخر شب (معمولاً نیمه شب و از ساعت ۲۴ به بعد) کلبه چراغهای مسجد را خاموش می‌کرده‌اند بطوریکه در تاریکی مطلق فرو می‌رفت و اشخاص قادر به تشخیص قیافه افراد بغل دستی خود نبودند، بخصوص اشخاص تازه وارد و یا جابجا شده و سپس به حالت نضوع و اشک‌ریزان در حالی که هر نفر یک مجلد از کتاب آسمانی قرآن کریم را بر روی سر خود می‌نهاد با صدای بلند خدای را برای اجابت دعا‌های خود سوگند می‌داد و با او درد دل می‌کرد. در برخی از شهرها این سوگند دسته جمعی و یا در حقیقت انفرادی گفتن جمله (بک یا آل...) بود که صدها بار آنرا با صدای بلند تکرار می‌کردند و این مراسم هم با همین نام در آن شهرها معروف بود یعنی می‌گفتند برای مراسم (بک یا آل...) باید به مسجد برویم مانند شهر ما بروجرد و... در مازندران و شاید سبزوار و بیشتر شهرهای دیگر این مراسم را قرآن به سر می‌خواندند و احتمالاً ذکر و دعا‌ی این شهرها در شیراز و در زمان حافظ (یا رب یا رب) بوده است چنانچه حضرت خواجه در غزلی می‌فرماید:

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

یا رب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است

تا به گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد

هر دمی از حلقه‌ی در ذکر یا رب یا رب است
از مطلب فاصله گرفتیم تا به اینجا سخن حاصل این است که حافظ هوس دارد که حال دل را با معشوق در میان بگذارد و خبر دل را از زبان او بشنود و این گفت‌وگو را به دور از دیدی رقیبان انجام دهد و البته اسباب کار هم فراهم می‌باشد. معشوق خداوند تبارک و تعالی است که تعداد زیادی برای گفت‌وگو با او در خانه او گرد هم آمده‌اند. معشوق یکی، ولی عشاق یا رقیبان بسیارند. واژه‌ی رقیب در اغلب سروده‌های حافظ به معنی نگهبان به کار رفته است؛ ولی در اینجا همان معنی اصلی خود را دارد (اگر دو شخص عاشق یک تن یا یک چیز باشند هریک را رقیب دیگری گویند - فرهنگ شش جلدی معین) جمع آنها هم رقیبان می‌باشد و چون خانه در تاریکی مطلق است این گفت‌وگوها پنهانی و به دور از نظر دیگران محسوب می‌گردد و اما چرا در شب قدر که شب بیداری است حافظ هوس دارد با معشوق بخوابد؟! می‌دانیم که برای واژه (خواب) می‌توان دو معنی اصلی و جدا از یکدیگر در نظر گرفت یکی خوابیدن و خوابانیدن یا همان نوم عربی

الاقاویل

یکی از ارباب کرم و اکارم محترم که با پدرم هم‌نام بودی و با من گمنام، هم‌کلام می‌شدی، از سر مرحمت و کرامت و نه از در غیبت و سعایت، چنین‌ام روایت کرد که من حقیقت‌اندیش، سال‌ها پیش یعنی قبل از آن‌که معاون و دستیار وزارت دربار گردون‌مدار و از این رهگذار نامبردار شوم، در سفر بی‌خطر بعضی از مشاهیر و رؤسای جماهیر به کشور سیروس کبیر، از جانب دولت قدر قدرت به سمت با اعتبار مهماندار آن ضیوف صاحب سیوف منصوب می‌شدم و از جمله در اسفار برژنف اکبیر و ژنرال دوگل شهیر، سمت مهماندار آن دو صاحب اقتدار باوقار را در ایران عظمت‌مدار داشتم و به رسم معهود و فرمایش محمود که: اکرم الضیوف و لوکان کافرا در آن چند روز محدود که آن کفره‌ی نامسعود در ایران جنت نشان میهمان ما شیعیان بودند، از هر خدمت که در توان داشتم، فرو نمی‌گذاشتم و آن‌چه در قدرتم بود، معمول می‌داشتم تا به میهمانان بی‌دین و ایمان در سفر که قطعه‌یی از سفر است، بد نگذرد.

روزی که برژنف عالی‌شان از ایران بازمی‌گشت، شخص شاهنشاه جم‌جاه، آن شوروی پناه را در فرودگاه بدرقه فرمود. برژنف از طریق پروفیسور علی‌اف که مترجم بی‌تکلف آن صاحب تأسف بود، در حضور شاه بلنددستگاه، من بی‌پناه را خواست و به زبان روسی خدمات مرا سپاس گفت و رضایت خاطر خویش را از زحمات این درویش مکرر کرد. شاه جم‌جاه از این تشکر ناگاه برنجید و گفت مگر که این مأمور سربلند قوی، طرفدار شوروی و از کمونیست‌های منزوی‌ست که برژنف او را قبل از ترک خاک ایران به حضور می‌خواهد و شادمانی‌اش را به ظهور می‌رساند.

آن شاه که هست پهلوی می‌ترسد

از هر که کمی هست قوی می‌ترسد

این طرفه نگر که شه ز مأمور خودش

مأمور شد از به شوروی می‌ترسد

و یا Sleep انگلیسی دیگر خواب دیدن یا خواب و رؤیا که مساله‌یی است بسیار پیچیده و با سابقه‌ی زیاد که بی‌بردن به رموز آن مشتاقان فراوانی دارد و درباره‌ی آن چه از نظر مذهبی و چه از نظر تاریخی و علمی مطالب فراوانی نوشته شده و اشعار مختلفی سروده شده است و اخیراً در این موضوع کتابی جامع و مستند و پر بار با نام **فرهنگ تعبیر خواب و رؤیا** به وسیله‌ی استاد پرفیسور سیدحسین امین به چاپ رسیده است کتاب را چند ماه پیش خوانده‌ام و یکی از دوستان ما با آن سرگرم است تا مورد استفاده طالبین این امر قرار گیرد و از سر درگمی رهائی یابند و اما خواب حافظ با معشوق از نوع اول است که در فرهنگ ۶ جلدی معین و **فرهنگ عمید** هم چنین معنی شده است « خواب حالتی است توأم با آسایش و آرامش که بر اثر باز ماندن حواس ظاهر پدید آید» یعنی حافظ هوس دارد که در شبی عزیز راحت و بی‌خبر از دغدغه‌های زندگی تا صبح با معشوق باشد و اما درباره‌ی بیت چهارم. شعرا معمولاً ابیات غزل‌های خود را به دانه‌های مروارید تشبیه کرده‌اند و صیقل دادن و ساختن و پرتاختن آن را سفتن آن در دانه قلمداد کرده‌اند، چنان‌چه خواجه در غزلی می‌فرماید:

غزل گفتی و در سفتی بیاو خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

اغلب غزل‌های ناب سرایندگان در سکوت شب متولد شده‌اند و صبحگاهان هم زمان با وزیدن صبا (باد صبحگاهی) به پایان و شکوفایی رسیده‌اند (بیت پنجم) پس با این توصیف پی می‌بریم که در دانه‌ای که حافظ آرزو و هوس سفتن آنرا در شب قدر دارد همانا غزل است. کسی چه می‌داند شاید در شب قدری به این شرف نائل آمده که گفته است:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

وندن آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که آن تازه برانتم دادند

درد بیکران خداوند تبارک و تعالی را سزد که چنین طبع لطیفی آفریده است. ■

پی‌نوشت

۱- در اصل ساختن و پرداختن است، ولی در اصطلاح صنعتگران به خصوص ورشو سازان در شهر ما، ساختن و پرتاختن می‌کنند.

خواندنی

گزینش: آرش اسدزاده

برحذر باش از رهبری که می‌گوید: «عشق به هستی ما را وادار می‌کند مردم را از حقوق‌شان محروم کنیم!» اما من به شما می‌گویم حمایت از حقوق دیگران شرافتمندانه‌ترین و زیباترین عمل انسان است. اگر بقای من کشتن دیگران را از من طلب کند، آن وقت مرگ برابم افتخار آمیزتر است.

و اگر نتوانم کسی را بیایم که به خاطر حفظ افتخارم مرا بکشد بدون تردید به خاطر ابدیت، قبل از آن‌که ابدیت خود به سراغم آید، با دست‌های خویش جهان خویشتن را خواهیم گرفت.

آن کس که در جست‌وجوی آگاهی نیست

نادان است

حماقتش راه حقایق را

به رویش بسته و او را فردی شرور،

خودسر و

خطری بر سر راه هم‌نوعان

خویش می‌سازد.

اگر می‌خواهید بدانید در کشوری

عدالت برقرار است

از زندان‌هایش دیدن کنید.

«ارنان اسپانیولی»